

خواجه رشیدالدین، ادیب برجسته ایرانی عصر مغول

دکتر لقمان بایمت اف

(آکادمی علوم تاجیکستان)

ترجمه: کیوان لؤلؤئی

خواجه رشیدالدین فضل‌الله ابوالخیر علی همدانی یکی از دانشمندان بزرگ عهد مغول است که تقریباً در تمام رشته‌های مختلف علوم تألیفاتی داشته است اما متأسفانه، پس از مرگ وی، به هنگام تاراج کتابخانه شخصی او و زبیر رشیدی، بسیاری از آثار و رساله‌های او از میان رفتند. در عین حال آن چه تاکنون به دست ما رسیده است، گواهی بر ذکاوت و دانش بی‌حد اوست.

خواجه رشیدالدین علاوه بر زبان فارسی، زبان‌های دیگر آن روزگار از جمله عربی، عبری، سانسکریت، ترکی، مغولی و همچنین چینی را می‌دانست و لذا هنگام تألیف کتاب‌های خود، از آثار علمای آن زمان به زبان‌های مختلف مکرراً بهره جسته است. در واقع می‌توان از آثارش او را به آسانی به عنوان زبان‌شناس و زبان‌دانی ممتاز شناخت. کافی است از این نظر نگاهی به جامع‌التواریخ، او بیندازیم.

خواجه رشیدالدین با اثر جاویدان خود، جامع‌التواریخ، شهرت جهانی پیدا کرد و در حقیقت این کتاب یک اثر بزرگ تاریخی - ادبی است که تا زمان او و پس از آن در جهان اسلام نظیر آن آفریده نشد. چه نخستین کتابی است که در زمینه تاریخ عمومی بشر به

زبان فارسی نگارش یافته و از این لحاظ خواجه رشیدالدین از علم تاریخ‌نگاری اروپا ۱۵۰ سال پیش افتاده است. همچنین باید حق را به کسانی داد که این اثر را نقطه عطفی در علم تاریخ‌نگاری فارسی (قرن ۷ هجری) می‌دانند. چنان که عباس اقبال در مورد اهمیت این اثر نوشته است: «عظیم‌ترین شاهکار که در عصر مغول در ایران به رشته تحریر درآمد و از بزرگترین آثار ادبیات ایران و از مهم‌ترین تواریخ عالم است که در عهد غازان خان و اولجایتو توسط وزیر دانشمند و بزرگ، خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی فراهم آمده است».

بی‌تردید زبان فارسی خواجه رشیدالدین بخصوص در تاریخ‌نگاری بهترین زبان و سبک او بهترین سبک نگارش ادبی است. خواجه رشیدالدین در مقام استاد سخن به طور واضح و عمیق سعی نموده که توجه خواننده را بیشتر به اصل واقعه و مطلب جلب کند و در نوشته‌های خود از عبارات دشوار فهمی که در تاریخ‌نامه‌های همزمانش دیده می‌شوند، پرهیز کند. وی نخستین مورخی است که در حکایات تاریخی خویش از به کار بردن تشبیه و سخن‌بازی‌های بی‌مورد خودداری کرده و همیشه اصل مقصد را بیان کرده است. وی به عنوان نویسنده تاریخ پایه‌گذار رویه جدیدی است. همچنین باید متذکر شد که خواجه رشیدالدین نه تنها از استادان زبردست نثر فارسی در تاریخ ادبیات ایران عهد مغول، بلکه در کل تاریخ ادبیات فارسی است. محققانی از قبیل ادوارد براون، ا.پ. پتروشفسکی، محمد شفیع، ا.بی. فالینا و... مکاتبات خواجه رشیدالدین را از بهترین نمونه‌های فارسی در عصر مغول معرفی کرده‌اند. اورارا ایوانونا فالینا معتقد است که مکاتبات رشیدالدین در نوع خود بی‌نظیر است. در حقیقت توانایی و مهارت نویسندگی، عمق افکار فلسفی، دینی، سیاسی و عرفانی خواجه رشیدالدین در مکاتبات وی بسیار روشن منعکس شده‌اند.

وی در مکاتباتش تقریباً از همه‌گونه صنعت سخن از قبیل رباعی، قصیده، مثنوی و... فراوان استفاده کرده است. از طرفی سخنوران نامی از جمله نظامی گنجوی و سعدی شیرازی برای خواجه رشیدالدین از هر جهت الگو شده‌اند. یک جهت خاص و مهم مکاتبات خواجه رشیدالدین این است که آنها را در مجموع کتاب اخلاقی و پندآموز خواجه حکیم می‌توان نامید.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله به هنگام بیان افکار و اندرزهای عمیق خود از آثار و اشعار متفکرین و شعرای گذشته اسلامی از قبیل سعدی، ظهیرالدین فاریابی، فردوسی

(شاهنامه)، اخلاقی جلالی، اشعار کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی، مقامات حریری،
خمسۀ نظامی گنجوی، آثار ابوعلی سینا و اشعار ابن قتیبه و عقاید و افکار اخلاقی مولانا
جلال‌الدین بلخی، نکات اخلاقی قابوسنامه (عنصرالمعالی کیکاووس)، اشعار فلسفی
ابونواس، سنایی، افکار فلسفی و اجتماعی ابوالفرج و نیز از عقاید فلسفی و اخلاقی امام
محمدغزالی و کتب ادبی و تاریخی و احادیث پیامبر(ص) بهره فراوان جسته است.

در اشعار و افکار پندآمیز و اخلاقی خواجه رشیدالدین سخنان بعضی از ادیبان و
متفکران بعضاً تکرار و یا حتی بدون هیچ تغییری ذکر می‌شوند چنان‌که نکات پندآموز و
اخلاقی بوستان و گلستان سعدی، قابوسنامه عنصرالمعالی کیکاووس گاه عیناً تکرار
شده‌اند. تکرار این اشعار بدان معنا نیست که خواجه به اشعار شعرا و ادبا دستبرد زده
است، بلکه بدان معناست که خواجه عقاید اخلاقی و فلسفی و پندآمیز خود را در بیان
اشخاص بزرگ تمدن اسلام می‌دیده و به سخنان ایشان توجه خاص داشته است.
همچنین بهره‌جویی خواجه از سخنان حکیمانۀ استادان و متفکران شرق و جهان اسلام
راهنمای خوبی برای پی بردن به افکار و عقاید خواجه است و بی‌سبب نیست که در
مکاتبات فراوانش به فرزندان خویش و امرا و دیگران براساس اندرزهای همین بزرگان
مشرق زمین عمل کرده است.

خواجه رشیدالدین به مانند شیخ سعدی و جلال‌الدین رومی راستی و صداقت و
پاکیزگی اخلاقی را در زندگی وسیلهٔ اساسی حیات معنوی انسان می‌داند و خوشبختی و
شادمانی انسان و عروج و صاحب مقام گردیدن انسان را در خصلت‌های نیکوی انسانی
می‌بیند. او در اشعار و افکار پندآموز و اخلاقی خود همچون عمر خیام و باباطاهر غم و
غصه و افسوس و ندامت خوردن در زندگی را نکوهیده است و در عوض شادی و
خورسندی و خوشنودی و طربناکی و همچنین مناعت در زندگی را ضرور دانسته است.
همچنین در اشعار و افکار پندآموز و اخلاقی خواجه، موضوع سیاست و دولرداری
پادشاهان و امرا جایگاه ویژه دارد، چه خود او از جمله سیاستمدارانی بود که تمام
کوشش‌های خود را برای رونق دولت و زندگی مردم به کار برده است و این نکته را در
آثار اخلاقی او به غایت روشن می‌توان احساس کرد.

باید خاطر نشان ساخت که نکته‌سنجی‌های خواجه رشیدالدین در سیاست از خواجه
نظام‌الملک و امیر کیکاووس عنصرالمعالی متأثر بوده است و این نکته در اشعار و افکار
خواجه به وضوح مشخص است. در سخنان اخلاقی و حکیمانۀ خواجه رشیدالدین

بسیاری از مسائل زندگی آدمی آمده است که ذکر مفصل آنها در این مختصر امکان‌پذیر نیست. خواجه رشید تقریباً در مورد تمامی مسائل زندگی در روزگار، افکار مفید و ارزنده‌ای از خود برجای می‌گذارد و این افکار هرچند که بیش از ۷۵۰ سال پیش بیان شده‌اند هم‌اکنون نیز اهمیت تربیتی و راهنمایی خود را در زندگی مردم از دست نداده‌اند و در انتخاب راه درست زندگانی امروزی نیز بسیار مفید هستند.

نمونه‌هایی از اشعاری که خواجه رشیدالدین از شاعران گرفته است:

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| به گیتی کسی مرد زین سان ندید | نه از نامداران پیشین شنید |
| گر دل و دست بحرکان باشد | دل و دست خدایگان باشد |
| برای سپاه و کمند آوری | ستاره چگونه به بسند آوری |
| درنگی مباش و به پوزش می‌ای | گرت رأی جنگ است یک دم بپای |
| سوار و پیاده هزاران هزار | مرا هست شایسته کارزار |
| ز عدلش نمی‌سوزد آتش، حریر | هم آهومی دو شد از شیر، شیر |
| ز انصاف او مردم آسوده‌اند | همه ظالمان زار و فرسوده‌اند |
| همی تا بگردانی انگشتی | بگردد به صدگونه این داوری |
| سرور گیتی علام‌الدین عطاء | چون عطای عمر او بستد خدا |
| در شهر ششصد و هشتاد و یک | در سینه ذوالحججه، جازم شد فنا |
| بگیر ای پسر تخت و جای پدر | به جای پدر بهتر آید پسر |
| چو برگیری از کوه و ننهی به جای | سرانجام کوه اندر آید زیبای |
| علم است که اصل افتخار است | علم است که مایه وقار است |
| علم است که گلین امانی است | علم است که باغ کامرانی است |
| علم است که رتبت رجال است | علم است که زینت جمال است |
| آن را که ز علم نیست مایه | او را به جهان کم است پایه |

خویشتن را به راست‌گویی معروف کن که راست گفتن ثمره شیرین دارد و از دروغ

احتراز کن که دروغ زن پیوسته سوخته آتش خَجَل و گداخته بوته و جَل باشد که هر که چون مار کج رفتار باشد عاقبت به وبالِ افعال خود مأخوذ گردد.

هر که از راستی عُدُول کند نزد اهل خرد سخیف بُود
صدق را پیشه کن که صدق مقال پیش ارباب دین شریف بود
در هنگام جوانی، پیری، و وقت پیری، جوانی مکن.
در ایام پیری جوانی مکن به هنگام غم شادمانی مکن
در خوردن طعام اسراف مکن که تُخْمَةُ مادهٔ امراض است.

ز کم خوردن کسی را تب نگیرد ز پر خوردن به روزی صد بمیرد
چنان خورک ز ضرورت های حالت حرام دیگران باشد حلال
تک روزگسار از درازی که هست همی بگسلاند سخن را زدست
به فرزند زنده است نام پدر به فرزند باقی است کام پدر
مرغی که ندارد خبر از آب زلال منقار در آب شور دارد همه سال
نهنگی راهم همی که گردون را بیویارد جواز دریا بر آید جرم تیره رنگ غضبانش
بغرد هم جواز درها چو بر عالم بیاشوید ببارد آتش و دود از میان کام و دندانش
پسیده ندیدی که جنگ آورد سسر سرکشان زیر چنگ آورد
زیژن فزون بود هامون به زور هنر عیب گردد چو برگشت هور
چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید به کار
هر آن کس که دارد روانش خرد سرمایه کسارها بسنگرد
به کاری که خواهی تو اندر شدن نگه کرد باید برون آمدن
جهانا چه بد عهد و بد گوهری که خود پرورانی و خود بشکری
جوان مرد و خوش خوی و بخشنده باش چو حق بر تو باشد تو بر خلق باش

نمونه هایی از نوشته های خواجه که نمایانگر اندیشه های او هستند:

باید که بلند همت و عالی نهمت باشی، و به کارهای خسیس مشغول نشوی و از وجهی که زشت نامی خیزد چیزی نستانی و خود را به دست او، زار آلوده نگردانی! حذر کن زدودِ درون‌های ریش که ریش درون عاقبت سر کند به هم بر مکن تا توانی دلی که آهی جهانی به هم بر کند باید که وفادار و نیکوکردار باشی که سر جمله طاعات و سردقتر عبادات و فاست. وفا کن وفا کن در اول شعار پس آنگه زمردم وفا چشم دار وفا بر سه نوع است اول آن که هر آن وعده که کنی آن را وفا کنی و عهد را نشکنی و خلاف نکنی و اگر چه در نگاه داشتن عهد رنج بسیار و تعب بی شمار بینی خود را از ذمیه غدر مصون گردانی.

آتش غدر اگر برافروزی خانه خویش و دیگران سوزی
 جهد کن تا به کام خاطر دوست ظن نیکو وفا شود در تو

عدل در کردار است و آن آن است که بی گناهان را به عقوبت مبتلا نگردانی و به امر معروف و نهی منکر قیام نمایی، و مساوی و فضایح مردم گوش نکنی، و به مال و جاه و خلاق حسد نبری، و از مردم فاجر [و] فاسق ملامت و نصیحت باز نگیری، و رعایا را در کنف رعایت گیری و در بهبودی و خوشنودی ایشان سعی کنی و در کارهای خدای تعالی تقصیر نکنی و از حد درنگذری، و بدانی که هرکاری را میانه هست و دو طرف دارد، و چون یک طرف گیری از طرفی دیگر دورمانی و چون میانه روی هر دو طرف را گرفته باشی، چه در کارها میانه روی بغایت محمود و مشکور است که رسول خدای صلی الله علیه و سلم فرموده که نعم الشيء الإقتصاد، و اقتصاد میانه روی باشد.

خدمتگاران را امر کنی تا حد خود نگاه دارند که چون از حد تجاوز کنند با تو گستاخ شوند، و در مال و جاه مردم طمع کنند، و آزار بر دل آزادان رسانند و گرد فتنه برانگیزند و غبار در میان اندازند و در کار ملک و ملک داری و هنی عظیم پدید آرند، و خلاق را بر تو بشورانند.

از ابواب عدل یکی آن است که تکبر نکنی و غضب و قهر و انتقام و تلبیس و مکر و دروغ و فسق و بخل و خیانت و طمع و حرص و حسد و حقد و تملق و چاپلوسی و ریا و

وَقَاحَت و عَجَب و جفا را شعار و دِثَارِ خود نسازی، بِلِ جَلْم و عفو و صدق و زُهد و سخاوت و شجاعت و امانت و قناعت و اخلاق و عِفَاف و ریاضت و حیا و تواضع و وفا و شفقت و مرحمت و عبادت پیشه خود کنی تا از جمله عاقلان و زمرة عادلان گردی.

باید که در افشای سر و اظهار راز توقّف جایز شمیری که سرّ نهفته و راز ناگفته به، و اگر گویی با کسی باید گفت که عرویس سرایر، در پرده ضمائر محبوب و مستور، تواند ماند. و سرّ گفتن با زنان به هیچ وجه اجازت نداده‌اند و عاقلان روشن ضمیر از مکرو تزویر و قُبْح ذات و تدبیر ایشان گریزان بوده‌اند و هر که سرّ گنجینه سینه با ایشان در میان نهاده است در وَرَطَه ضجرت و گرداب حیرت هلاک شده است و به سوز ندامت و آتش غرامت سوخته.

باید که مجالست با علماء و مصاحبیت با فضلاء کنی که عَزِ اصالت نسب و شرف حسب عِلْم دارد و از قرابت صحبت ایشان صفای سیرت و حسن سریرت پیدا آید، و از ارباب علم و اصحاب حلم حق شناسی توقع توان داشت و به اَلْفَتِ ایشان به مراتب علیّه و مناصب سَنیه توان رسید، و از مخالطت حامِل بدگویی و لثیم بی‌اصل اجتناب باید نمود، چه از مؤاخات و موالاتِ این طبقه جز لُؤْم طبع و خَسْتِ ذات و حُبْثِ صفات و قَلْتِ دیانت و عدم امانت مشاهده نتوان کرد.

باید که در همه حال توکّل به حضرت ذوالجلال کنی که هر کس که دستگاه توکّل خرید، از مَنّتِ اهلِ خَسْت و خدمتِ اصحابِ ثروت رهید؛ و هر که به صدقِ عقیدت و صفای نیت و حُسنِ طویّت در همه ابواب اعتماد بر توکّل کرد هر آینه به وصالِ محبوب و درک مراد و مطلوب خود فیروز شد و عنایتِ الهی جمله مراد و مطلوب او را به خیر به اتمام رسانید که «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ».

باید که نفس را مطمئن گردانی، و از نفس اماره مُحترز باشی که هر نفسی که میل او به عالم جسم است و طبیعت پیوسته مست شیاطین شهوت و اسیر غضب و خَسْت باشد و از امر باری تعالی غافل، و به حکم حقیقت مُرد و مرگش در جهالت بود و در لحدِ جسم مُظلم افتاده به شهوات هوای ماویه گرفتار شده، پس او را به نفخ صورِ قیامت زنده کنند و در برازخ سُفلی به عذاب حجاب معذب دارند....

باید که از عالم غیب و شهادت و ملک و ملکوت فکر کنی و محسوس را از معقول و جسم را از روح بشناسی، و از عالم حسی به عالم عقلی که وطن اصلی ماست عروج فرمایی، و به رهنمونی فکر خرده بین و عقلی عزلت‌گزین حصن هویت و حصار غیوبت که از ادراک عیون و دریافت ظنون مستور و محجوب است مسخر سازی.

باید که دل و دماغ را از تخیلات باطله و مشتبهات فاسده مصون داری، که حق تعالی اول ترکیبی که در وجود انسانی پدید آورد دل بود، و بعضی از حکما گفته‌اند که اول ترکیب سراسر است چنانچه بیضه مرغ که وقت بچه بر آوردن باشد چون باز کنی اول ترکیب سر بینی.

در نفس انسانی سه تعین است: اول تعین علم؛ دوم تعین، عقل؛ سوم تعین، کتاب.

باید که به سبب ظهور اسما و صفات و افعال باری عزّشانه بدانی که تا خلق عقول و نفوس و افلاک و اجرام و عناصر و معادن و نبات و حیوان و جنّ و انس نیافرید اسماء او از تنق غیب به عالم شهادت تجلی نکرد. باید که به جوهر عقل متحلی باشی.

باید که خود را به کمال مراتب انسانی رسانی که انسان کامل به رفعت مکان و علو شان از اجرام فلکی و نفوس ملکی بیشتر است.

بدان که هر که او را قبای امارت و کسوت وزارت پوشیدند و بر منصه دولت و مسند شوکت نشاندند همچنانچه دوستش بسیار است، دشمنش بی شمار است و کید بزرگترین با دشمن آن است که او را دشمن خویش نداری و با او در طریقه مودت و جاده محبت کار کنی و او را از صفای اعتقاد و حسن اعتماد و اتّحاد خود بی‌گانه‌ی و پیوسته از چگونگی احوال و کیفیت اوضاع او تفحص می‌کن و او را در محل دشمنی مننه، چه اگر بی‌خرد و کم‌مایه باشد او را خوار و بی‌مقدار داشته باشی، و اگر خردمند و هوشمند است خاطر او را به دست آورده باشی و چون چنین کنی خصم را دشمنی به دوستی و کین به مهر مبدل گردد و کمر خدمتکاری در میان جان بندد و به شرط فرمان‌برداری قیام نماید.

صلح با دشمن اگر خواهی هر گه که تو را در قفا عیب کند در نظرش تحسین کن
سخن آخر به دهن می‌گذرد مودی را سخنش تلخ نخواهی دهش شیرین کن

چون با دشمنان حرب کنی و در معركة هیجا و میدان و غا فتی باید که در مداخل و مخارج حرب نیکواندیشه کنی و به نظر ثاقب و رأی صایب در رد و منع تیغ و نیزه خونریز نبیل مجهود از جمله لوازم شمیری و در اوان محاربت و هنگام مقاتلت به آلت مبارزت مزین باشی و شروع در کار رزم به احتیاط و حزم کنی و از جاده تهور که مخصمه هلاک است عدول جویی، و در تمام مواقف حرب به شجاعت اقدام نمایی که نزد مبارزان نصرت یار و دلیران کارزار، شجاعت محمود و تهور مذموم است و چنانچه طبع سخی نقیض طبع مبذر است مزاج شجاع خلاف مزاج متهور است.

چون از دولت و نعمت کسی جاه و ثروتی یافته باشی باید که تا جان در بدن داشته باشی حقّ او بشناسی و در غیبت و حضور ثنای او گویی و در خلأ و ملأ و سرّاء و ضرّاء دعای او کنی و در وقت تنگدستی از خدمت او سر نیچی.

هر که را بر بساط بنشستی واجب آمد به خدمتش برخاست
هر آن کو بر تو دارد حقّ آبی فراموشش مکن در هیچ بابی

باید که هفوات و زلّات مردم را به عفو تلقی نمایی چه اگر بندگان را به هر گناه مأخوذ گردانی خدمتگار نماند و تو متحیر و مُتَزَجِرِ گردی، و اگر از کسی خطایی واقع شود و زبان به عذر و تضرّع و اعتراف و پشیمانی بگشاید و دست در دامن استغفار زند زنهار که عفو کنی، و یقین بدان که گناه دو چیز محو می‌گردد یا عذری ظاهر داشته باشد، یا اقرار و تضرّع و اعتراف و تشفّع کند، و عقوبت در آن محلّ از جمله بی‌رحمی و سفلیگی باشد.

باید که رسولی که به جایی فرستی زیرک و دانا و هوشیار و گویا و فصیح و توانا باشد، و ظاهر و باطن او به عفت و دیانت آراسته باشد و هر چه گوید از سر عقل گوید که دشمن همچنان که او را بیند مرتبه تو را از فرستاده تو به دلایل فراست و براهین کیاست معلوم کند.

به منادمت خود کسی را مخصوص گردان که با پاکیزگی نفس و نگاهداشتن حدود ادب و صیانت حواس خمسّه ظاهره قیام تواند نمود.

مردم بی قدر و اعتبار را در صدرِ صُفّه بار بر مسند صدارت و افتخار منشان.

از فرومایگان و کم‌پایگان طلبِ راحت و تمنای سماحت مکن.

در گُورهٔ آز مُردن بهتر که به همسران خود نیاز بردن.

خیالی که بر صحیفهٔ فکر مُنیر و لوح ضمیر صورت‌بندی بی‌استخاره و استشاره به اتمام آن مُهم و خیال ابرام منمای.

به خویشان کم از خویش و دوستانِ خِست کیش محتاج بودن را مصیبتی عظیم و عذابی الیم دان.

چون وضع، شریف و صغیر، کبیر و کهنتر، مهتر گردد به چشم استحقار و عینِ استخفاف در ایشان مَنگَرُ.

فاسق به تواضع آراسته را به از زاهد به تکبّر پیراسته دان.

به چیزی دعوی مکن که ندانی، که چون از تو بخواهند خجل مانی.

موجود را به مفقود مده و یافته را به نایافته مفروش که در این تجارت خسارت بینی.

فرومایه کسی بود که مظلومی و حاجت محرومی تواند برآوردن و در آن تقصیر و تهاون کند.

باید که از قبحِ نخوت و استبداد، استبعاد جویی و از کبرومنی اعراض کنی تا از ثمرهٔ تواضع متمتع و از خصایص فروتنی منتفع گردی، و در جهان به نیکو نامی و دوستکامی معروف شوی که «مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ وَمَنْ تَكَبَّرَ عَلَى اللَّهِ وَضَعَهُ اللَّهُ».

تواضع کن که یابی سر بلندی که باشد کبر دور از هوشمندی

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز خراب می نکند بارگاه کسری را

چه بارگاه شهریاران به قوایم عدل و درگاه ملک‌داران به دعایم انصاف مستحکم است و هر که را از حکام و ملوک که دولتی مستقیم و ملکی مقیم بایسته است از طریقهٔ جور تقاعد نموده است و اَسْلُوبِ جهانداری بر طریقت معدلت و نهج نَصَفَتِ نهاده و به عین‌الیقین دیده که ظلم موجب هلاک مُلک است و عدل دلیل دوام نام، و از این است که گفته‌اند «الْمَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ».

هر که را دادند نورِ معدلت از ظلامِ روز حشر او را چه باک

ظلم نامحمود را عادت مکن کُو، ز اوج جاهت اندازد به خاک
هرکس از وخامتِ عاقبت جور نترسد یقین که از معنی این دو بیت غافل است.
چنین گفت یک روز آصف به جم که ای شهریار ملوک عجم
زمن گوش کن پند آموزگار مکن بد که بد بینی از روزگار



شپوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی